

موضوع ۲

شناخت آنچه که ناشناختنی است: تثلیث اقدس**مرور کلی موضوع**

فرض کنید که مورچه‌ای در جنگل‌هایی دوردست هستید و از انسان در آنجا خبری نیست. حال اگر دنیای واقعی و کوچک شما مورد حمله انسانی واقع می‌شد که مشتاق شناخت شما و شناسایی خود به شما بود، چه احساسی به شما دست می‌داد؟ تا قبل از آن، غذا و ایمنی و بقا تنها چیزهایی بود که افکارتان بدانها معطوف بود. ولی با حضور این انسان جالب توجه، زندگی دیگر متفاوت به نظر می‌رسد. از یک نظر، زمانی که خدا خود را به ما آشکار می‌کند، چیزی شبیه به همین صورت می‌پذیرد. هرچند مثال فوق از نظر بیان عجب آشکارسازی خدا به ما زیاد هم کافی نیست. مورچه و انسان هر دو مخلوقاتی متناهی و محدود هستند، حال آنکه خدا نامتناهی است. با این وجود، به شکلی حیرت آور عزم خود را بر آن قرار داده است که خود را به ما آشکار سازد. چگونه می‌توانیم خدایی را که از قدرت شناخت بشر بسیار فراتر است، بشناسیم؟ در حین بررسی این سوال است که:

- عظمت این خدای ناشناختنی را خواهیم دید.
- خدایی را پرستش خواهیم کرد که با اینکه در برخی از جهات ناشناختنی است، ولی باز مشتاق آن است که او را به شکلی بسیار نزدیک و صمیمی بشناسیم.
- به واقعیت خدای واحد مرکب، هرچند نه به شکلی کامل، دست خواهیم یافت. خدایی که خود را در شخصیت پدر، پسر، و روح القدس ظاهر می‌کند.
- کاربرد تثلیث خدا را در رابطه ما با او و با دیگران بحث خواهیم کرد.

هدفم موضوع

خدا واقعا شبیه چیست؟ بشر محدود و متناهی چگونه می‌تواند حتی در تصور، امید شناخت و ایجاد رابطه با خدایی را بپروراند که خدای نامتناهی کائنات می‌باشد؟ او خود را چگونه آشکار کرده است؟ خدا چگونه می‌تواند در عین حال که مرموز و غیرقابل شناخت است، قابل شناخت باشد؟ در مورد

این خدای «غیرقابل شناخت» چه می‌توان دانست؟ این امر در زندگی روزمره ما چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟

کوچک ولی مقوی (علت گنجاندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«کمال جسارت است که انسان متناهی و محدود تصور کند که توان شناخت خدای نامتناهی را دارد.»

«خدا به هیچ چیز شبیه نیست؛ یعنی، او دقیقاً شبیه به هیچ چیز و هیچ کس نیست.»

«کسی که فکر می‌کند مطلب تثلیث خدا را می‌فهمد، عقل خود را از دست داده است؛ کسی هم که مطلب تثلیث خدا را انکار می‌کند، روح خود را.»

«کتابمقدس داستان این است که خدا چگونه خود را در مقابل بشر پایین آورده و در حد قدرت شناخت او قرار می‌دهد.» - جان حنا

«ما خدا را تنها به همان طریقی که خود را به ما آشکار کرده است، می‌شناسیم. با اینکه این آشکارسازی خدا از خود بدون تردید با ماهیت او تطابق دارد، لیکن مکاشفه‌ای کامل و فراگیر نیست. علاوه بر این، ما همانهایی را هم که او از خود به ما آشکار کرده است، بطور کامل درک نمی‌کنیم. از این رو در رابطه با خدا چه در گذشته و چه در حال همیشه پوشیدگی و اسرار وجود داشته و در آینده هم خواهد داشت.» - میلارد اریکسون

«در مورد خدا هر چقدر بیشتر یاد می‌گیرم، بیشتر می‌فهمم که او را بسیار اندک می‌شناسم.»

«کرمی را به من نشان بده که انسان را می‌شناسد. من هم انسانی را به تو نشان می‌دهم که خدا را می‌شناسد.» - جان وسلی

«خدا سه شخص است. هر کدام از آنها خدای کامل است. خدا واحد و یکی است.» - وین گرودم

نمونه به جهت مطالعه

لاله

- لاله جان، اصلاً باور نمی‌کنم که از آخرین باری که همدیگر را دیدیم، چهار سال می‌گذرد! چقدر زود گذشت!
- بله، می‌دانم. رامین که دوره راهنمایی‌اش تمام شد، ما هم خانه را عوض کردیم و جای دیگری رفتیم. مسافرتی را که درست قبل از تعویض خانه با هم رفتیم، بیاد داری؟ چه افتضاحی شد!
- خوب، اوضاع چطوره؟ در منزل جدید جا افتاده‌اید؟ از نظر کلیسایی چطور؟ آیا جایی هست که بتوانید با دیگران جمع شده عبادت کنید؟ مشارکت داشته باشید؟
- آره، ولی این یکی با آن گروهی که قبلاً بودیم، فرق دارد. این کلیسا را واقعا دوست داشتیم، تا اینکه فهمیدیم به چیزهایی باور دارند که در کتابمقدس نیست.
- راستی؟ مثلاً چه چیزهایی؟
- خوب شد که پرسیدی. چونکه خودم هم می‌خواستم در این مورد با تو صحبت کنم. مشکل ما همه در مورد این مسئله «تثلیث» است. می‌دانم که کلیسای شما هم این مطلب را باور دارد. ولی آیا متوجه شده‌ای که کلمه «تثلیث» در کتابمقدس اصلاً نیست. در واقع این عقیده خدای تثلیث ۴۰۰ سال بعد از مرگ عیسی پرورش و توسعه یافت!
- لاله جان ترمز! منظورت این است که دیگر مطلب تثلیث را در مورد ماهیت خدا باور نداری؟ واقعا که نمی‌فهمم؛ مگر با هم در این مورد تعلیم نگرفتیم. مگر در نام «پدر، پسر، و روح القدس تعمیم نگرفتیم؟!»
- می‌دانم. برای خودم هم در آن اوایل سخت بود. ولی واقعیت این است که این کلمه اصلاً در کتابمقدس بکار نرفته است. از این گذشته، خودت فکر کن. چطور ممکن

است که خدا یکی باشد و در عین حال سه‌تا؟ به عقل جور در نمی‌آید! تمامی آن مثالها و تمثیل‌هایی را که در این مورد به ما گفتند، بیاد دارم، ولی هیچکدام از آنها در این مورد گویا نیست. واقعا باور نمی‌کنم که چنین مطلب غیر منطقی را این همه سال باور کردم. حتما روی آن جدی فکر نکرده بودم که چنین شده بود.»

و اینجاست که داغ می‌شوید و به ناگاه هزاران سؤال به مغزتان هجوم می‌آورند. آیا حق با لاله است؟ آیا کلمه تثلیث هرگز در کتابمقدس به کار نرفته؟ اگر چنین است، پس چرا هم کلیسای شما و هم کلیساهای تمامی دنیا چنین مطلبی را در طول تاریخ دائم تعلیم داده‌اند؟ مسلما، تثلیث چیزی نیست که «درک کامل» آن را مدعی باشید. ولی آیا این امر، درک این مطلب را کاملا «غیرممکن» می‌گرداند؟ همانطور که سوالات در ذهن شما به رژه می‌ایستند، می‌بینید که لاله هم با چشمانی گرد شده منتظر پاسخ از شماست. به او چه می‌گویید؟

سؤال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتابمقدس

اشعیا ۵۵: ۸ - ۹

«زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی. زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد.»

این دو آیه را به زبان و کلمات خود خلاصه کنید. (این آیات در رابطه با تفاوتی که بین شما و خدا هست، چه می‌گویید؟)

اعمال ۱۷: ۲۴ و ۲۵ و ۲۷

«خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، درهیکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی باشد. و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می بخشد. تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست.»

این متن قسمتی از سخنرانی پولس در «آرپاغوس» می باشد که مکانی معروف در نزدیکی «آکروپولیس» آتن جهت اجتماع و جلسه بود. در زمان عهد جدید، از آرپاغوس مقدماتاً به جهت فعالیت های آموزشی و مذهبی استفاده می شد. از آنجا که پولس مذهب و خدای جدیدی را معرفی می کرد، اعضای آرپاغوس به او هم این اجازه را دادند تا این خدا را معرفی کند و بتوانند او را با تعالیم و خدایان یونانی مقایسه کنند.

اگر، مطابق تعلیم پولس، خدا به چیزی نیاز ندارد (آیه ۲۵)، پس چرا تصمیم به نجات کسی می گیرد؟

این متن در رابطه با اشتیاق خدا به جهت انسان چه تعلیم می دهد؟

اشعیا ۴۰: ۲۵ - ۳۱

پس مرا به که تشبیه می کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می گوید: چشمان خود را به علین برافراشته ببینید. کیست که اینها را آفرید و کیست که لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام می خواند؟ از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد. ای یعقوب چرا فکر می کنی و ای اسرائیل چرا می گویی: «راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.» آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟ ضعیفان را قوت می بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می نماید. حتی جوانان هم درمانده و خسته می گردند و شجاعان بکلی می افتند. اما آنانی که منتظر

خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.

مشخصات مختلف خدای ما را که در این متن آمده است، به ترتیب بنویسید.

زمانی که مثل قوم بنی اسرائیل در وسوسه شکوه و شکایت می‌افتیم (آیه ۲۷)، این آیات چه تفاوتی ایجاد می‌کنند؟

تثنيه ۶: ۴

ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است.

این آیه در رابطه با ماهیت خدا به ما چه می‌گوید؟

یوحنا ۲۰: ۲۸

توما در جواب وی گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.»

توما در رابطه با عیسی به ما چه می‌گوید؟

اعمال ۵: ۱ - ۴

اما شخصی حنانیا نام، با زوجه‌اش سفیره ملکی فروخته، قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد. آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل تو را پیر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ آیا

چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.»

اتهام پطرس در رابطه با روح القدس چه چیزی به ما می آموزد؟

پیمان قسطنطنیه، ۳۸۱ میلادی

ما ایمان داریم؛

به یک خدا، پدر حاکم که خالق آسمان و زمین و تمامی موجودات مرئی و نامرئی است. به یک خداوند عیسی مسیح، پسر یگانه خدا، فرزند او پیش از بنیاد زمان، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، زاده ولی نه مخلوق، از همان جوهر پدر که از طریق او همه چیز وجود یافت. که بخاطر ما و نجات ما انسانها از آسمان به زمین آمد و به وسیله روح القدس و مریم باکره جسم پوشید و انسان شد. او بخاطر ما تحت فرمان پونتیوس پیلاطس مصلوب گردید، عذاب کشیده و دفن شد و در روز سوم مطابق کلام خدا از مردگان زنده شد و به آسمان صعود فرمود و اکنون در دست راست خدای پدر نشسته است و با شکوه و جلال برخواهد گشت تا زندگان و مردگان را داوری کند. ملکوت او را انتهایی نخواهد بود.

و به روح القدس، خداوند و هستی بخش، او که از پدر می آید و با پدر و پسر پرستش می شود و جلال می یابد، او که از زبان انبیا سخن گفت ...

درست است که این پیمان نامه ها همانند کلام خدا الهامی نیستند، لیکن در طول سالیان از تعالیم کتاب مقدس نضج گرفته و رشد کرده اند و بر فهم و درک ما از کلام خدا بیش از آنچه که تصور داریم، اثر می گذارند. پیمان نامه ها از آن جهت مفیدند، زیرا بسیاری از حقایق تعلیمی کتاب مقدس را به شکلی مؤثر با هم می آمیزند. و این مطلب بیش از همه در تعلیم تثلیث اقدس صادق است. درست است که خود کلمه «تثلیث» در کتاب مقدس بکار نرفته، ولی این ایده، هم به شکلی صریح و روشن و هم به شکلی تلویحی، در سراسر آن یافت می شود. این پیمان نامه معروف به شکلی بسیار موجز و چکیده آنچه را که کلام خدا به شکلی وسیع در رابطه با تثلیث می گوید، بیان می دارد.

دیگر منابع

«پرونده شخصیتی» اثر فیلیپ یانسی

فصل نهم از کتاب دستیابی به خدای نامشهود

«یک بعلاوه یک بعلاوه یک، مساوی است با یک» اثر فرانک مور

فصل نهم از کتاب الهیات قهوه‌خانه

پرونده شخصیتی

از کتاب دستیابی به خدای نامشهود به قلم فیلیپ یانسی

«خدا به ما آنقدر می‌دهد که در جستجوی او برآییم و هرگز آنقدر نمی‌دهد که او را به طور کامل پیدا کرده باشیم. اگر بیشتر از این بکنند، آزادی ما را منحل خواهد شد و آزادی ما چیزی است که خدا آن را خیلی عزیز می‌دارد.» ران هانسن

برخی از ویژگی‌های شخصیتی خدا، هرگونه رابطه با او را به کشمکش ترس‌آور تبدیل می‌کند. کتابهای الهیات جهت توصیف شخصیت خدا از کلمات بیرونی چون از «همه چیز آگاه»، «غیرقابل تفکیک» و «تزلزل ناپذیر» استفاده می‌کنند، لیکن کتابمقدس از خدایی صحبت می‌کند که ابداً بیروح نیست. این خدا به تاریخ انسان پا می‌گذارد، طرف توسری خورها را می‌گیرد، با مردم بحث می‌کند (و برخی مواقع هم اجازه می‌دهد که آنها در بحث برنده شوند)، و دانسته و آگاهانه قدرت خود را صادر و یا از آن جلوگیری می‌کند. در سطور کتابمقدس ما زندگی با خدا را بیشتر داستانی اسرارآمیز و یا عاشقانه می‌یابیم تا کتابی الهیاتی. آنچه که در صفحات آن می‌یابیم، با آنچه که من و یا دیگر مردم جهت شناخت خدا انتظار داریم، قویاً فرق دارند. از شخصیت خدا جنبه‌هایی که در زیر می‌آیند، شاید برای فردی که به دنبال رابطه شخصی با اوست، تعجب‌آور باشد.

خدا فبالتی است

منظور من از این سخن این نیست که خدا همانند یک بچه مدرسه‌ای، در مهمانی دست‌پاچه و ترسو است. خدا شاید زمانی که صحبت کند، صدای او همانند رعد طنین افکند و یا وقتی خود را به آدمیان ظاهر می‌کند، همه از ترس به روی در افتند. لیکن، خدا خجالت می‌کشد از اینکه دخالت کند. با توجه به این همه چیزهای ناخوشایندی که در سیاره او می‌گذرد، خدا بارها و بارها به شکلی بی‌سابقه خود را باز می‌دارد که مداخله نکند.

کتابمقدس هدف از خلقت را به همانند استراحت «سبت» عرضه می‌کند که در آن خدا و تمامی موجودات او می‌توانند از آرامی و همزیستی و هماهنگی برخوردار باشند. تاریخ دائماً این استراحت و

آرامی را با مداخله‌های بسیار پرصدا به هم می‌ریزد. در عهد عتیق مخصوصا زمانی که شرارت و عذاب به اوج خود می‌رسد، خدا بر خجالتی بودن خود پیروز می‌شود و مداخله می‌کند. بعضی مواقع خدا با آشکارسازی مستقیم خود مداخله می‌کند، بعضی مواقع نیز از طریق پدیده‌های طبیعی و در اغلب مواقع با خواستن از فردی که از زبان خدا صحبت کند.

اگر کتابمقدس را با دیگر کتابهای مذهبی مقایسه کنیم، کتابمقدس صحنه‌هایی بسیار اندک از ارتباط دنیای مرئی و نامرئی عرضه می‌دارد. ما تمایل بر این داریم که روی معجزات و مکاشفاتی چون ظاهر شدن او در بوته آتش به موسی و در خوابها و رویاها به انبیا متمرکز گردیم. با این وجود این وقایع در فواصل زمانهایی قرار دارند که هیچ نشانی از ظاهر شدن دنیای نامرئی در دنیای مرئی نداریم. معمولا این مداخلات بعد از سالها و قرن‌ها تعویق به دنبال بسیاری از استغاثه‌ها و دعاها می‌آیند. خدا ترسو نیست، ولی جهت مداخله خجالتی است.

چرا این صفت؟ البته که من نمی‌توانم به جای خدا صحبت کنم، ولی مقداری از جواب این سوال باید در این مشکل باشد که موجودی نامرئی خود را به مردمی که در دنیایی مادی زندگی می‌کنند، ظاهر کند. اگر دنیایی نامرئی به موازات این دنیای مرئی برآستی وجود دارد، چنانکه کتابمقدس صحنه می‌گذارد، ما از مکانیزمی برخوردار نیستیم که بتواند آن را پیدا کند. من تا به حال هیچ فرد مسیحی ندیدم که از قدرت «ایلیا» برخوردار باشد و ارابه‌های آتشین را ببیند. حتی زمانی هم که نوعی ارتباط با این دنیای نامرئی برقرار می‌کنیم، این را از طریق ایمان می‌نماییم؛ ایمانی که کتاب عبرانیان آن را «برهان چیزهای نادیده» تعریف می‌کند.

خدا درست در نقطه مقابل این قرار دارد. خدا دیدگاهی بسیار وسیع و نامحدود دارد و نه فقط دنیای ما را می‌بیند، دنیای نامرئی و تمامی آنچه که از دید ما مخفی است، نیز می‌بیند. علاوه بر آن، خدا تمامی تاریخ ما را به یکباره می‌بیند ما تاریخ را لحظه به لحظه تجربه می‌کنیم، ولی این تاریخ از اول تا آخر خود، در نظر خدا عیان است. خدا در بدن محصور نیست و در هر لحظه در همه جا هست (این از نیک‌بختی ماست که خدا روح است و گرنه شخصی مثل او اگر روح نمی‌بود، چنان همه جا را فرا می‌گرفت که دیگر جایی برای کسی باقی نمی‌ماند).

همان مانعی که ما را از آمدن به حضور خدا باز می‌دارد، خدا را هم از آمدن به سوی ما مانع می‌شود، گرچه به طریقی کاملا متفاوت. هر وقت که خدا بر آن می‌شود تا خود را به دنیای ما متجلی سازد، لازم است خود را محدود کند. او خود را تا به حد دید ما پایین می‌آورد.

موسی بوته آتشین دید و محو آن گردید و همان مسیر زندگی او و تاریخ را عوض کرد. از میان بوته آتش صدای خدا را شنید. لیکن این تجربه برای خدا نوعی محدود شدن بود. آن بوته آتشین در بیابان سینا به موسی ظاهر شد، نه در چین و یا آمریکای لاتین. و همینجاست که انتقادات شروع می‌شوند. چرا خدا باید از میان تمامی قبایل در دسترس، اسرائیل را انتخاب نماید؟ چرا خدا در شخص عیسی جسم گیرد و در یک استان بی‌نام و نشان فلسطین ساکن گردد؟ اگر خدا بر آن بود که با انسانها به طریقی که آنها می‌فهمند، ایجاد رابطه کند، متأسفانه طرق زیادی برای او باقی نبود. برای مکاشفه کردن خود به دنیای ما، خدا را لازم می‌بود که خود را تابع قوانین زمان و مکان می‌کرد. هرگونه رابطه بین دنیای نامشهود و مشهود، بین خدا و انسان دوطرفه است و بر هر دو طرف اثر می‌گذارد.

مثال: شاید روزی ما انسانها زبان نهنگان را کاملاً یاد بگیریم و زیر آب فرستنده‌ای قرار دهیم و با اصوات مختلف به طریقی که نهنگان می‌فهمند، با آنها صحبت کنیم. در این امر ما خود را تا به حد فهم نهنگان پایین آورده و محدود می‌کنیم. با این طریق نهنگان جوهر و عصاره «انسان بودن» را به شکل کامل درک نخواهند کرد؛ ما با آنها فقط می‌توانیم در رابطه با ماهی و خزّه دریایی و اقیانوس حرف بزنیم نه در رابطه با کامپیوتر و سفینه‌های فضایی و تیم‌های فوتبال. این مثال کوچک می‌تواند در ذهن ما روشن کند که برای خدای قادر مطلق و از همه چیز آگاه چه محدودیتی لازم بود تا با انسان ایجاد ارتباط نماید.

به سخنی کوتاه، خدا باید نحوه و سرعت ارتباط را چنان برقرار می‌کرد که ما تنها آن قسمت‌ها را که او از خود مکاشفه می‌کرد، درک کنیم. شراکت نابرابر خدای نامرئی با انسان مادی مسلماً باعث خواهد شد که بسیاری از چیزها به صورت نهفته باقی بماند. خدا می‌تواند همه ما را تمام و کمال بشناسد، ما هرگز نمی‌توانیم خدا را به صورت تمام و کمال بشناسیم. همانطور که خود خدا هم به ارمیا فرمود: «آیا من تنها خدای نزدیک‌ها هستم و خدای دورها نیستم؟»

چرا خدا پی در پی و به شکل مستقیم در دنیای مادی ما دخالت نمی‌دهد؟ کتابمقدس در این رابطه به یک دلیل اشارات زیادی دارد: خدا از روی رحمتی که دارد، بخاطر ما به چنین عملی مبادرت نمی‌ورزد. پولس رسول آنهايي را که کنترل خدا را بر تاریخ به مسخره می‌گیرند، چنین جواب می‌دهد: «برای خدا یک روز هزار سال و هزار سال همانند یک روز است. خدا در انجام وعده خود تأخیر نمی‌کند، چنانکه بعضی می‌پندارند. او با شما به صبر رفتار می‌کند و خواهان آن نیست که کسی تلف شود، بلکه همه به توبه گرایند.»

همانطور که به گذشته و به مداخلات خدا در عهد عتیق نگاه می‌کنم - طوفان نوح، برج بابل، ده بلای مصر، حملات آشوریان و بابلیان - واقعا در دلم نسبت به این خصلت خجالتی بودن خدا احساس سپاس و ممنونیت دارم.

خدا مخفی می‌شود

فیلسوف یهودی «مارتین بابر» می‌نویسد: «کتابمقدس آگاه است از اینکه خدا صورت خود را می‌پوشاند، آنهم زمانهایی که ارتباط آسمان با زمین گسسته است. چنان به نظر می‌رسد که در اینگونه مواقع خدا خود را کنار کشیده است و به هیچ عنوان نمی‌خواهد در موجودیت آن نقشی داشته باشد. فضای تاریخ در این مواقع پر از سر و صداست ولی کماکان خالی از نفس الهی.» بعضی اوقات از خود می‌پرسم: نکند که ما اکنون در چنین زمانی زندگی می‌کنیم: پر از سروصدا و لیکن خالی از نفس خدا؟ و چرا خدا حضور خود را در یک زمان بسیار درخشان می‌تاباند و در زمانی دیگر اثری از آن نیست، مثل جرقه آتش چنان سریع می‌جهد که نمی‌توان آن را گرفت؟

اشعیا می‌گوید: «براستی تو خدایی هستی که خود را مخفی می‌کنی.» «بلدن سی لین» در رابطه با این آیه می‌نویسد که بارها قایم موشک بازی بچه‌های خود را به دقت زیر نظر گرفته است. پسرش زمانی که مخفیگاه خوبی پیدا می‌کرد، داد می‌زد: «حاضرا!» ولی همین حاضر گفتنش جای او را لو می‌داد. به قول «لین» لطف این بازی در این است که تو مخفی شوی و جای خود را لو ندهی. ولی یک روز وقتی که از دید بچه‌ها به این بازی نگاه کرد، فهمید که اصلا لطف بازی را نفهمیده است. لطف بازی در این است که بلاخره یافته بشوی. چه کسی می‌خواهد که رهایش بکنند و دنبالش نگردند و بگذارند که تنها بماند؟!

میسٹر اکهارت می‌نویسد: «خدا همانند شخصی است که در نهانگاه، جای خود را با سرفه‌ای لو می‌دهد.» شاید خدا هم از اینکه پیدایش کنند، لذت می‌برد. دختر «لین» در این بازی از تکنیک دیگری استفاده می‌کرد. وانمود می‌کرد که می‌دود و مخفی می‌شود. ولی بعد یواشکی به نزد مادر چشم بسته خود برمی‌گشت. «لین» با اینکه نفسهای هیجان زده او را در چند قدمی خود می‌شنید، ولی به روی خود نمی‌آورد. تا چشم خود را باز می‌کرد که بگوید: «آماده، آمدم.» دخترش دست به مرکز می‌زد و بازی را می‌برد. «لین» می‌گوید:

دخترم البته که کلک می‌زد، ولی نمی‌دانم به چه علت کلکش را نمی‌گرفتم.
همیشه می‌گذاشتم در رود. آیا علت این بود که من برای آن لحظه له‌له می‌زدم؟

لحظه‌ای که به هم چنان نزدیک می‌ایستادیم و وانمود می‌کردیم که صدایی از ما در نمی‌آید و چیزی هم نمی‌شنویم، بازی‌ای که در لحظه‌ای فاصله بین فرزند و مادر ذوب می‌شود و ما را آزاد می‌کند تا یکدیگر را بجوییم و پیدا کنیم؟ این یک عمل ساده از فیض بود که آگاهی خود را از بودن او در نزدیکی خود نشان ندهم، ولی شاید در همان عمل ساده خدا را برای دخترم بیش از هر زمان دیگر نشان داده باشم. حتی تا به امروز خدا برای من همانند دختر هفت ساله است که خود را پشت علفها قایم می‌کند و نفس در سینه حبس کرده می‌خواهد که یکبار دیگر با نزدیکی خود به من باز مرا شگفت زده نماید. انگار که تا چشم باز کنم، او را کنار خود ببینم. چنان شگفت زدگی که هرگز تصورش را هم نمی‌کردم. سخن نبی خدا چقدر با معنی است: «براستی تو خدایی هستی که خود را مخفی می‌کنی.» در این حقیقت بزرگ هم نوعی بازی و هم رازی بزرگ نهفته است.

آیا خدا بنخاطر یافته شدن است که سخت بازی می‌کند؟ باز من نمی‌توانم جای خدا حرف زدم. کتابمقدس برخی مواقع خدا را در این مورد پیشقدم تصویر می‌کند. با اینحال به محض اینکه فکر می‌کنیم او را یافته‌ایم، به ناگاه مثل اشعیا احساس می‌کنیم که به دنبال مخفی شده‌ای می‌گردیم؛ «خدا را می‌بینی. حالا نمی‌بینی.»

از این مطلب آگاه هستیم که خدا در رابطه خود با بشر بر عامل ایمان بسیار تکیه دارد، عاملی که می‌تواند در شرایطی بکه جای شک وجود دارد، به عمل کشیده شود؛ شرایطی همانند همین مخفی بودن خدا. عیسی به آنهایی که خجالتی بودن خدا را زیر سؤال قرار داده بودند، چنین جواب داد: «آیا خدا عدالت را بر برگزیدگان خود که روز و شب به درگاه او فغان برمی‌آورند، جاری نخواهد ساخت؟ آیا آنها را دائما بی‌جواب نگه خواهد داشت؟ به شما می‌گویم، خدا عدالت را بر آنها بیدرنگ جاری خواهد کرد.» و بر این سخن خود، اخطار زیر را نیز افزود: «با این وجود، زمانی که پسر انسان برگردد، آیا در روی زمین ایمانی خواهد یافت؟» و بعدها یوحنا رسول می‌نویسد: «این است آن پیروزی که حتی بر ایمان ما نیز چیره شده است.»

اگر خدا صرفاً می‌خواست که وجود خود را بر تمامی افراد روی زمین معلوم دارد، خود را پنهان نمی‌کرد. لیکن حضور مستقیم او به طور اجتناب ناپذیر آزادی ما را مختل می‌کرد، چرا که دیدن جای

ایمان را می‌گرفت. خدا به جای آن، نوع دیگری از شناسایی را طالب است، نوعی که بیشتر شخصی است و از کسی که به دنبال شناخت اوست، تعهد و سرسپردگی می‌طلبد.

درک خود من از مخفی بودن خدا به زمان قایم موشک بازی‌های دوران کودکی بر نمی‌گردد، بلکه به اولین باری که به موزه تاریخ رفتم. در مقابل مجسمه خرسهای بزرگ قطبی، ماموت‌های پشمین زرد رنگ، و اسکلت نهنگ‌ها و دایناسورهایی که از سقف آویزان بودند، متحیر ایستاده بودم. ولی در میان آنها، یکی بیش از همه در ذهن من نقش بست: غرفه استتار حیوانات. زمانی که برای بار اول از کنار آن رد شدم، صحنه‌هایی از برگهای زمستانی و تابستانی را در کنار یکدیگر به نمایش گذاشته بودند. زمانی که برای بار دوم به مقابل آن غرفه برگشتم و دقیقتر نگاه کردم، توانستم حیواناتی را که در لابلاهای آنها بودند، تشخیص دهم. در مقابل غرفه اسامی و تعداد حیواناتی را که در این دوغرفه در میان برگها استتار بودند، نوشته بودند و نصف روز من فقط صرف این شد که این حیوانات را در آن دوغرفه پیدا کنم. در جایی دیگر از این مطلب سخن گفتم که خدا چگونه در نهایت مرا به جانب خود کشید: این امر توسط کتابمقدس و یا ادبیات مسیحی و یا موعظه واعظ بالای منبر صورت نگرفت. من ابتدا از آن جهت به جانب خدا آمدم که در این دنیا به نیکویی و فیض دست یافته، و آنها را کشف کرده بودم: از طریق طبیعت، موسیقی کلاسیک، عشق. در حینی که از این عطایا بهره می‌بردم، با قلبی مملو از امتنان به دنبال عطا کننده گشتم. احتیاج داشتم که بخاطر آنها از کسی تشکر کنم. درست همانند آن حیوانات مستتر در آن غرفه، خدا نیز در تمامی این مدت خود را در استتار منتظر نگه داشته بود تا کشف گردد. آنچه که در دست داشتم، اشاراتی بیش نبود و چیزی را اثبات نمی‌کرد. ولی همان اشارات مرا وا داشت که ایمان را به عمل کشم.

یکبار از جشن شب سال نو چند دقیقه زودتر از اینکه سال تحویل شود، در آمدم که در ترافیک گیر نکنم. این جشن با منزل ما دو ساعت فاصله داشت و در این فکر بودم که قبل از سرازیر شدن مردم به خیابانها حداقل چند مایل از آن شهر دور شده باشم. چیزی که از آن با خبر نبودم، سنتی بود که کوه‌نوردان آن منطقه در شب سال نو داشتند. آنها کوله پشتی‌های خود را پر از وسایل آتش بازی می‌کردند و در آن برف و تاریکی به جانب قله راه می‌افتادند. همانطور که در طول جاده رانندگی می‌کردم، نصف شب به ناگاه از قله کوه جرقه‌های قرمز و زرد و آبی آتش بازی‌ها سرازیر شد. بخاطر فاصله صدای ترکیدن و زوزه کشیدن ترقه‌ها و آتش بازی‌ها به گوش نمی‌رسید. جرقه‌های آتش در هوای تاریک همانک گل باز می‌شدند و برای لحظه‌ای قله کوه را نمایان و سپس فرو می‌کشیدند. قله کوه پوشیده از برف در زیر نور رنگین آتش بازی منظره‌ای پر شکوه داشت. شکوه آن چشم را خیره

می‌کرد. این قله همیشه آنجا بود، ولی ما را دیدگانی نبود که آن را ببینیم. یعقوب در مقابل یک چنین اعجابی چنین می‌گوید: «یقیناً که خداوند در این مکان بود و من از آن بیخبر بودم.» اگر ما حضور خدا را در این دنیا متوجه نگردیم، آیا به این دلیل نیست که به جایی غلط نگاه می‌کردیم؟ یا شاید این فیض در مقابل دیدگان ما بود و ما آن را نمی‌دیدیم؟

خدا ملایم است

برای بیان این حقیقت طریقی بهتر از مقایسه ندارم. در فصل ۹ انجیل مرقس ما با روایت داستان پدری روبرو هستیم که فرزند او در دست روحی پلید اسیر است. پدر، فلاکت پسر را چنین توصیف می‌کند:

«هر وقت که روح پسر را می‌گیرد، او را بر زمین می‌کوبد. دهانش کف می‌کند و دندانهای خود را به هم می‌ساید. از شاگردان تو خواستم که این روح پلید را از او بیرون کنند، ولی نتوانستند... حتی شده است که او را به آب و آتش اندازد تا بدین ترتیب او را هلاک نماید. ولی اگر می‌توانی کاری صورت دهی، بر ما رحم کن و ما را امداد نما.»

روح پلید به محض شناختن عیسی، پسر را بر زمین کوبید. تصور این صحنه در ذهن برای من کار آسانی است. چرا که در بازار به چنین فردی برخورده بودم؛ فردی که غش کرد و افتاد. رگهایش از فشار انقباض به بیرون می‌زد و آرواره‌هایش کلید شده بود.

حال آن را با پر شدن و کنترل از روح القدس مقایسه کنید. پولس هشدار می‌دهد: «روح را اظفا نکنید.» و در جایی دیگر می‌گوید: «روح خدا را محزون مسازید.» خدا خود را تا آنجا فروتن می‌کند که او را بتوانیم اظفا و یا محزون سازیم. حال آنکه روح پلید، فرد را به زمین می‌کوبد و او را به آب و آتش می‌اندازد و مقام فرد را تا به حد کاریکاتور پایین می‌آورد. خدا در چنین فرد زبونی است که قرار می‌گیرد و به او می‌گوید: «مرا محزون نکن، مرا اظفا نکن.» شما زمانی می‌توانید کسی را محزون و یا به او صدمه زیند که احساسات داشته باشد و عمیقاً اهمیت دهد.

چنین ملایمت و نرمی را در زندگی پسر خدا نیز می‌بینم. در رابطه خود با مردم، او همیشه نتیجه انتخاب را بیان می‌دارد و تصمیم‌گیری را به عهده خود فرد می‌گذارد. عیسی به آزادی در انتخاب بشر اهمیت زایدالوصفی نشان داد؛ حتی زمانی که او را می‌کشتند، دعا کرد: «پدر اینها را ببخش، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.»

والدین فرق بین هدایت فرزندان و لوس کردن آنها را می‌دانند. شاید این سخن من صحیح باشد که پدر به خوبی این امر را می‌داند و مادر به مراتب از او بهتر است. ولی هدف از پدر و مادری این است که آدمک‌هایی همانند خود را تولید کنیم، کسانی که به همان شکل ما عمل کنند. هدف والیدین بودن تولید فرزندان بالغی است که خود قادر به تصمیم‌گیری باشند و دست به انتخاب زنند. برخی از والیدین به این هدف بهتر از دیگران جامه عمل می‌پوشانند. پدر آسمانی ما به نظر می‌رسد که گویی با گذاشتن خود در حیطه انتخابهای ما، در امر آزادی مرتکب اشتباه شده است و از درون آفرینش خود کار می‌کند تا از بیرون از آن.

این الگو می‌تواند جنبه‌های دیگری از شخصیت خدا را معلوم دارد. چرا خدا خجالتی است؟ چرا خدا خود را پنهان می‌سازد؟ چرا خدا تا این حد ملایم است؟ خدا می‌داند که ما در راه سفر هستیم نه او. این سفر به گونه‌ای نیست که انگار دنبال گنج می‌گردیم و اگر از دستورالعمل و نقشه به دقت متابعت کنیم، به گنج خواهیم رسید. نه! خود سفر هدف است. کنکاش برای یافتن خدا و عزم ما در این جستجو ما را به طریقی عوض می‌کند که از همه چیز مهمتر است. تاریکی و ظلمتی که با آن روبرو می‌شویم، وسوسه‌ها، و حتی رنجها و عذابها همه می‌توانند به هدفی که خدا دارد، کمک کنند؛ هدفی که خود او آن را بارها بیان کرده است، هدفی که می‌خواهد ما را هر چه بیشتر به شکل پسر خود درآورد.

در بازسازی مردم اجبار نتوانسته کاری از پیش برد. برای همین هم هست که از ایدئولوژی مارکسیسم و نازیسم چیز زیادی در این دنیا باقی نمانده است. حتی طرفداران فلسفه «مدینه فاضله» هم مجبور به قبول این حقیقت بوده‌اند که تغییر انسان به بهترین وجه خود از تغییر درون او صورت می‌گیرد. علت این مطلب را سخن «جان. و. تایلور» به خوبی تشریح می‌کند:

کلمه‌ای که خدا دائما در هر یک از اجزای خلقت خود تکرار می‌کند، این است: «انتخاب کن! مرگ و حیات را پیش روی تو قرار داده‌ام، برکت و لعنت را، پس حیات را انتخاب کن. اگر به همین شکل که هستی، باقی بمانی، از رده خارج خواهی شد. عوض شو. هر چقدر هم که دردآور باشد. به سوی حیات بیا.» در مورد روند خلقت هر چه بیشتر می‌فهمم، از این حقیقت جسورانه بیشتر متحیر می‌شوم که چطور روح خالق انگار که تمامی دست‌آوردهای گذشته را در مقابل

پیشگامی‌های جدید به قمار کشیده و مخلوقات خود را به چنین ریسک دیوانه‌وار فرا می‌خواند.

مضور فرا متفاوت است

ایوب در طول سکوت طولانی خدا چنین می‌گوید: «صدای زمزمه او چقدر ضعیف به گوش می‌رسد!» و وقتی به انتهای کتاب می‌رسیم، می‌دانیم که ایوب حال می‌تواند چنین بنویسد: «غرش صدای او را چقدر مهیب می‌شنویم!» در طول صفحات یک کتاب، یک شخص هم حضور همه‌جا فراگیر خدا تجربه می‌کند و هم نبود او را.

کتابمقدس صرفاً به یک نحوه حضور از خدا نمی‌چسبد، چنانکه مردم را طالب ملاقات آن نوع حضور نماید. کتابمقدس خدایی را عرضه می‌دارد که گاهی خود را عقب می‌کشد و گاهی خود را بسیار نزدیک می‌نماید. در زمان سلیمان خدا به شکل مرتب از آسمان نازل می‌شد. در زمان صدقیا به شکلی خاموش خود را عقب کشید. و در زمان یونس، خدا این نبی را سایه به سایه تعقیب کرد.

«جولیان» اهل نوریچ، هم حضور و هم نبود خدا را پشت سر هم تجربه کرد. در مکاشفه هفتم خود او از زمانهایی سخن می‌گوید که از حضور خدا پر بوده است و برای مدتی این حضور با او بوده و چندی بعد باز خود را در سنگینی و فرسودگی حیات انسانی یافته است. چنین حالتی نزدیک به بیست بار به او دست می‌دهد.

در رابطه با حضور و غیبت خدا به یک اصل مطلق دست یافته‌ام و آن اصل این است که من نمی‌توانم. این، خدای نامرئی و حاکم است که شرایط را تعیین می‌کند. خدایی که بر اساس گفته نویسنده مزبور «با هر کس چنانکه می‌خواهد، می‌کند.» درست همانطور که تئولوژین معروف «کارل بارت» قویاً تأکید می‌دارد، خدا آزاد است در اینکه خود را ظاهر کند و یا نکند، مداخله نماید و یا ننماید، از بطن طبیعت کار کند و یا نکند، بر دنیا حکومت نماید و یا اینکه از جانب دنیا تحقیر شود و مردود گردد. خود را نمایان سازد و یا مخفی نماید. همین آزادی بشری ما از خدایی منشأ گرفته است که آزادی را بسیار ارزش می‌دهد.

من نمی‌توانم چنین خدایی را کنترل کنم. تنها کاری که از دست من برمی‌آید، این است که خود را در چارچوبی قرار دهم که بتوانم او را ملاقات کنم. می‌توانم به گناه اعتراف کنم، موانع را بردارم، زندگی‌ام را طاهر سازم، خداوند را انتظار کشم، و شاید سخت‌تر از همه، به دنبال انزوا و سکوت بگردم. لیکن هیچ ضمانتی نمی‌توانم عرضه دارم که با این متد به حضور خدا دست یابیم، زیرا این امر تنها به دست

خود خدا اداره می‌شود. انزوا و سکوت، صرفاً وضعیتی را فراهم می‌آورد که در آن صدای کوچکی از خدا را شنید. ولی در رابطه با اینکه چگونه می‌توانیم غیبت خدا را ازدیاد بخشیم، طرق زیادی وجود دارند. «سی اس لوئیس» در این زمینه چنین می‌نویسد:

از سکوت و انزوا که باعث شود فکر کنی، دوری کن. فکر خود را روی پول، سکس، منصب، سلامتی و (بالتر از همه) غصه‌های خود بگذار. رادیو را روشن نگهدار. دور و بر خود را شلوغ کن. از انواع و اقسام نعشه‌جات استفاده کن. اگر لازم است کتاب بخوانی، آن را به دقت انتخاب نما. ولی اگر به روزنامه بچسبی، بیشتر ایمن خواهی بود. تبلیغات روزنامه بسیار مفید خواهند بود؛ خصوصاً آنهایی که همراه با تصاویر سکسی عرضه می‌شوند.

«لوئیس» بر سخن خود چنین اضافه می‌کند که در مورد پیروی از خدا نمی‌تواند هیچ پند و اندرزى عرضه دارد، چرا که چنین چیزی را تجربه نکرده است. «برعکس، شکارچی همیشه خدا بوده (لااقل به نظر من اینطور می‌رسید) و من گوزن ... ولی مهم است که بگویم، این زمانی در زندگی من اتفاق افتاد که من به شکلی جدی تلاش می‌کردم که از وجدان خود تبعیت کنم.»

یک بعلاوه یک بعلاوه یک. مساوی است با یک

از کتاب الهیات قهوه‌خانه اثر فرانک مور

اما عیسی چون تعمیدیافت، فور از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید. آنگاه خطابی از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من که از او خشنودم.

متی ۳: ۱۶ - ۱۷

«پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم آب و ابن و روح القدس تعمید دهید.»

متی ۲۸: ۱۹

در خلال تعمید عیسی همه اعضای تثلیث اقدس در یکجا حضور داشتند. عیسی در رود اردن ایستاد؛ پدر از آسمان سخن گفت؛ و روح القدس به شکل کبوتری نزول کرده، بر شانه عیسی قرار گرفت. سالیان زیادی طول کشید تا کلیسای اولیه بتواند از رابطه بین سه عضو تثلیث اقدس سردرآورد. کتاب مقدس گرچه واژه «تثلیث» را بکار نمی‌برد، لیکن اشعار بر آن دارد که هر سه، خدای واحد هستند.

حقیقتی که در هر زبان تشریح می‌شود

کتاب مقدس در مخالفت با پرستش خدایان بسیار از جانب بت پرستان، به وضوح از یک خدای حقیقی سخن می‌راند. تثنیه ۶: ۴ می‌گوید: «ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است.» در عین حال باور این مطلب را تعلیم می‌دهد که پدر، پسر، و روح القدس همه خدا هستند. این چگونه ممکن است؟

برخی از اساتید الهیات در تلاش به جهت فهمانیدن مطلب تثلیث، بر این عقیده هستند که خدا واقعا به شکل تثلیث نیست، لیکن خود را بدین طریق عرضه می‌دارد تا بتوانیم نقشه نجات او را بفهمیم و با او مشارکت داشته باشیم. این ایده چنین می‌نماید که گویی خدا گارگردان نمایش عروسکی است و جهت بازگویی یک داستان، از چند عروسک و صدا استفاده می‌کند. از این رو هم خود را به ما به سه طریق نشان می‌دهد تا بر فهم ما بیفزاید. لیکن این تئوری ادامه داده و می‌گوید که زمانی که به آسمان رویم، در آنجا تنها با یک خدای یکپارچه روبرو خواهیم بود. مشکل این عقیده در این است که

کتابمقدس مطلب تثلیث را به عنوان واقعیتهای ضروری عرضه می‌دارد نه مطلبی که صرفاً بخاطر محدودیت درکی ما صورت می‌پذیرد.

دیگر متألّهین جهت حل این مشکل بر این باور هستند که خدای واحد، در حین کار در دنیای ما، سه نام مختلف پدر، پسر، و روح القدس را به خود می‌گیرد. خدای پدر خدای عهد عتیق بود. خدا در اولین کریسمس به عنوان مسیح، پسر خدا به زمین آمد. بعد از صعود و بازگشت عیسی به آسمان، خدا به شکل روح القدس به زمین بازگشت. در این عقیده خدا به عنوان شخصی واحد در نمایشی یکنفره عرضه می‌شود که جهت بازی کردن نقش چند فرد مختلف، لباس خود را عوض می‌کند. مشکل بزرگ این تئوری در این است که در زمان تعمید عیسی (متی ۳: ۱۶ - ۱۷)، در عملکرد قدرت معجزه‌گر عیسی (۱۲: ۲۵ - ۳۰) و آخرین سخنان عیسی به شاگردان (یوحنا ۱۴: ۱ - ۱۶: ۳۳) خدای پدر، پسر، و روح القدس، هر سه حضور دارند. پولس رسول در انتهای مکتوب دوم خود به قرن‌تیان به کار هر سه اشاره دارد: « فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شراکت روح القدس با جمیع شما باد. آمین.» (۱۳: ۱۴)

اولوهیت پدر در سراسر کتابمقدس به آسانی استوار می‌گردد و بر آن سوآلی نیست (تثنیه ۶: ۴ - ۵، قرن‌تیان ۸: ۴). اولوهیت عیسی مسیح نیز در فیلیپیان ۲: ۵ - ۱۱ و عبرانیان ۱: ۱ - ۱۰ استوار می‌گردد. در اینجا به ما یادآوری می‌گردد که «تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.» (فیلیپیان ۲: ۱۰ و ۱۱). علاوه بر آن، با این سخن نیز روبرو می‌گردیم که پسر «فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده.» (عبرانیان ۱: ۳)

به اولوهیت روح القدس تلویحاً به چند طریق اشاره می‌گردد. او ما را ملزم نموده و نسبت به خطایی که بخاطر گناهانمان داریم، محکوم می‌نماید، ما را به صالحیت می‌کشانند و از داوری آینده به ما هشدار می‌دهد (یوحنا ۱۶: ۸). به ما تولد تازه عطا می‌کند (۳: ۵ - ۶). بدن ما معبد روح القدس است که در ما ساکن می‌شود (قرن‌تیان ۳: ۱۶ - ۱۷، ۶: ۱۹ - ۲۰). تنها خداست که می‌تواند از عهده چنین کارهایی برآید. علاوه بر آن، زمانی که پطرس، حنا و سفیره را در امر فروش ملک خود به فریب و دروغ متهم کرد، ابتدا به آنها خاطرنشان نمود که به روح القدس دروغ گفته‌اند و سپس به آنها گفت که به خدا دروغ گفته‌اند (اعمال ۵: ۳ - ۴). پطرس بدین طریق روح القدس را با خدا برابر شمرد.

بدین ترتیب کتابمقدس ما را به حضور خدایی واحد می‌آورد که در سه شخص خود را نمایان می‌سازد؛ پدر، پسر، و روح القدس. انجیل متی با مأموریت بزرگ به پایان می‌رسد. مأموریت ما این

است که دنیا را بشارت دهیم. در همان مأموریت، عیسی می‌فرماید که ما باید ایمانداران جدید را «به نام پدر، پسر، و روح القدس» تعمید دهیم (متی ۲۸: ۱۹). هر سه اولوهیت دارند. جان و سلی در مورد این آیه می‌گوید: «شخص ایماندار بدین شکل وفاداری خود را به هر سه شخص تثلیث قول می‌دهد. نجات فرد مسیحی به توسط فیض، رحمت و محبت پدر؛ مرگ قربانی وار پسر؛ و عمل پاک کنندگی و قدرت بخش روح القدس صورت می‌پذیرد.»

در تفکر خود نسبت به تثلیث، ما را لازم است که این تفکر را ابتدا با وحدت و یکپارچگی خدا شروع کنیم. خدا وجودی *واحد* است. در درک این حقیقت، گاهی مفید می‌نماید که در ذهن سه شخص را با یک جوهر و طبیعت و وجود تصور کنیم. اگر روی واژه «سه» بیش از اندازه تأکید کنیم، مسلماً ذهن ما گرایش به آن خواهد داشت که بر سه خدای متمایز از هم متمرکز شود. و اگر بیش از اندازه روی واژه «یک» تأکید کنیم، در آن صورت در ذهن ما تصویر خدایی واحد نقش خواهد بست که نقشهای مختلف پدر و پسر و روح القدس را به خود می‌گیرد. هر دو این افراط ما را به اشتباه خواهد کشانید. درست همانطور که عنوان این فصل می‌گوید: «یک بعلاوه یک بعلاوه یک مساوی است با یک!» اگر چنین چیزی را به معلم ریاضی خود می‌گفتیم، مسلماً ما را به فلک می‌بست. این عبارت از نظر ریاضی غلط است ولی در مورد خدا، حقیقت بزرگی است، حتی اگر به نظر منطقی هم نرسد. این یکی دیگر از آن چیزهایی است که فیوز ما را می‌پراند!

کتابهای الهیات در بیان تثلیث به سرعت دست از بیان برداشته و به تصاویر و تمثیل پناه می‌برند. «سی. اس. لوئیس» تثلیث را به مثابه مکعب تصویر می‌کند که علیرغم داشتن شش سطح، کالبدی واحد دارد. زمانی که می‌خواهیم تثلیث را تصویر کنیم، حقیقتاً از کلام باز می‌مانیم. «فردریک باختر» آن را چنین تشبیه می‌کند که انگار در آینه نگاه کنی. درون کسی که در آینه منعکس است، تنها بر شخص شما معلوم است، لیکن تصویری که در آن دیده می‌شود، به دیگران. و قدرتی نامرئی در شما هست که آن شخص درونی را با دیگران در میان گذارید و بدینوسیله مردم از حقیقت شما و اینکه واقعا کی هستید، آگاه گردند.

بگذارید چند تمثیل دیگر به شما عرضه کنم. هیچکدام از آنها کامل نیست، لیکن هر کدام ما را در درک این مطلب به نحوی کمک می‌کند. برخی از آنها بر تمایز فیزیکی بیشتر تأکید دارد و برخی دیگر بر تفاوت‌های روانی.

۱- یک تخم مرغ از سه عنصر ساخته شده است: زرده، سفیده، پوسته.

۲- یک اتم شامل یک نوترون، یک پروتون، و یک الکترون است.

- ۳- هر فرد دارای یک بدن، یک جان، و یک روح است.
- ۴- آب می‌تواند شکل جامد (یخ)، گاز (بخار)، و مایع به خود گیرد.
- ۵- من در یک زمان هم پسر هستم، هم شوهر و هم پدر.
- ۶- کیک توت‌فرنگی در داخل از شیره واحد پر است و می‌تواند به سه قسمت تقسیم گردد.

استفاده از این حقیقت جهت اغنای زندگی تان

ایده خدای تثلیث در زندگی روزمره چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟ اول، در دعا. مردم در عهد عتیق به همان خدایی که ما دعا می‌کنیم، دعا می‌کردند. ولی به شکل مستقیم آنطور که ما تحت پوشش عهد جدید داریم، به او دسترسی نداشتند. ایماداران عهد عتیق از طریق کاهن با خدا ارتباط برقرار می‌کردند. کاهن بین انسان و خدا به همان شکل میانجیگری می‌کرد که وکیل مدافع در دادگاه از موکل خود به عمل می‌آورد. تنها یک کاهن، آنهم کاهن اعظم، به حضور خداوند در قسمت قدس‌الاقداص خیمه و یا معبد داخل می‌شد. قدس‌الاقداص اتاق مخصوصی در مقابل قدس بود که در آنجا خدا با انسان ملاقات می‌کرد. کاهن اعظم تنها سالی یکبار به حضور خداوند می‌آمد. تمامی این جریان بیشتر رسمی و غیر شخصی بود. افراد معمولی مثل من و شما از دوستی با خدا بهره‌مند نمی‌شدند.

حیات، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح تمامی آنها را عوض کرد. زمانی که عیسی مرد، پرده‌ای که قدس‌الاقداص را از بقیه مقدس جدا می‌کرد، از بالا به پایین دو تکه شد (متی ۲۷: ۵۱). ما اکنون به شکل مستقیم به حضور خدا دسترسی داریم. دیگر لزومی نیست که بین ما خدا کاهنی انسانی میانجی گردد.

حال زمانی که درخواستی را به حضور خدا می‌آوریم، روح‌القدس با روح ما ایجاد ارتباط می‌کند (رومیان ۸: ۲۶) و درخواستهای ما را به حضور عیسی مسیح می‌برد. عیسی میانجی ما نزد خداست، برای همین هم هست که دعاهای خود را «در نام عیسی مسیح» تمام می‌کنیم (۱ تیموتائوس ۲: ۵). او کاهن اعظم، و طریق مستقیم ما جهت دسترسی به خداست (عبرانیان ۴: ۱۴ - ۵: ۱۰).

تمامی رابطه ما با خدا هر سه عضو تثلیث اقدس را شامل می‌گردد. درست همانطور که «فردریک باختر» بیان می‌دارد: «او خدایی است در ماورای ما، میان ما، و در درون ما. ما هر روز توسط خدای پدر، پسر، و روح‌القدس برکت می‌یابیم.»

فلاصه

- ۱- ما مسیحیان خدای واحد را می‌پرستیم.
- ۲- در عین حال این خدای واحد، سه شخص می‌باشد: پدر، پسر، و روح القدس
- ۳- هر سه عضو تثلیث اقدس در دنیای ما و در نجات شخصی ما با هم کار می‌کنند.
- ۴- احتیاج نداریم که جهت تجربه کردن این راز، آن را تشریح کنیم.

دعا

خداوندا، گرچه در این حیات نخواهم توانست از رازی که تو را در خود گرفته است، سر درآورم، ولی کمکم کن که که واقعیت مشارکت با تو را به شکلی کامل تجربه کنم.

شکل بخشی به پاسخ

۱- به شکلی کوتاه، درک خود را از تثلیث خدا بیان دارید.

۲- درک شما از خدا چگونه با خواندن متون عرضه شده، پیمان‌نامه و مقالات رشد کرده است؟ متنی بنویسید و در آن از خدا بخاطر آشکار کردن خود به شما تشکر کنید.

۳- در «نمونه به جهت مطالعه» لاله به شکلی کوتاه عقاید شاهدان یهوه را بیان می‌دارد. در جواب به این عقیده شاهدان یهوه و یا هر فرد دیگری که با مفهوم تثلیث خدا مشکل دارد، چه جواب می‌دهید؟

بحث موضوع

۱- اگر با چتر نجات شما را از بالا به میان جنگل و قبیله‌ای بیاندازند که تا به حال در مورد خدا نشنیده‌اند، خدا را به آنها چگونه توصیف می‌کنید؟ رابطه خود را با خدا به آنها چگونه تشریح می‌کنید؟

۲- متن اعمال ۱۷ را دوباره بخوانید. آیا خدا محتاج ما هست؟ چه چیزی او را انگیزش می‌بخشد که به دنبال رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با ما باشد؟

۳- ما در مقام افرادی محدود، چگونه می‌توانیم با خدایی که نامتناهی و نامحدود است، رابطه‌ای صمیمی و نزدیک برقرار کنیم؟

۴- تثلیث اقدس خدا را چگونه تعریف می‌کنید؟

۵- لیست تمثیلهای و تصاویری که از «فرانک مور» خواندید، باز مرور کنید. نکات قوی و ضعیف هر کدام از آنها کدامند؟ شما خود از چه تمثیلهای دیگری مطلع هستید؟

۶- آموزه اساسی (داکترین) تثلیث در زندگی روزمره ما چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟

۷- در جواب لاله که کل مطلب تثلیث خدا را غیرمنطقی می‌خواند، چه می‌گویید؟ در رابطه با این مطلب که واژه «تثلیث» در کتابمقدس اصلاً نیامده است، چه می‌گویید؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی موضوع به چه شکل بر عقیده اصلی شما در این رابطه اثر گذاشته است؟ افکار خود را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات در زندگی شما به چه طرق عملی اثر خواهند گذاشت (رفتار، منش، غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید. بر اساس ایمان خود اهدافی را جهت رشد تعیین، و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

به کمک خدا من: